

علل انعقاد قرارداد ۱۹۰۷ و تحولات

اروپا در آستانه قرن بیستم

تاریخ قرن نوزدهم اروپا سرشار از تحولات سیاسی- نظامی و فکری است. این دوران که با ظهور ناپلئون بناپارت آغاز گشته بود، با قدرت‌یابی و ظهور دولت پروس و در رأس آن اتوفون بیسمارک رو به پایان بود. در این مدت، دگرگونی‌های بسیاری، جامعه اروپا را در خود فراگرفت. از تغییرات فکری و بینشی در تمامی علوم و دانش‌ها و فنون و تکنیک‌ها، تا پیدایی دولتهای نوپا و تازه متولد شده در صحنه اروپا، و پدید آمدن تخصصات و کشمکش‌های تازه در این منطقه از جهان بر سر منافع هرچه بیشتر و توسعه دامنه متصرفات و مستعمرات. گفتنی است مهمترین عاملی که سبب این دگرگونی در جامعه اروپا می‌شد، پیامدهای ناشی از انقلاب صنعتی در اروپا بود. این مسئله موجب رشد و پیشرفت صنعتی، و توسعه بورژوازی پر تکاپو در صحنه این قاره می‌گشت.

اما یکی از اساسی‌ترین نتایج انقلاب صنعتی، توسعه اقتدار و توانمندی جامعه اروپایی بود. این توسعه در تمامی ساختارهای اقتصادی (همچون توسعه وسایل کاشت و داشت و شخم‌زنی و...)، نظامی (تغییر در شیوه ساخت و به‌کارگیری اسلحه و ادوات جنگی در شکلی بسیار پیشرفته و غیرقابل مقایسه با گذشته)، فرهنگی (پیشرفت در امر چاپ و تکثیر کتاب و مجلات و بسط علمی) و سیاسی (اقتدار دول اروپایی در صحنه جهانی و استیلای آنان بر سر زمینهای شرق و غرب عالم آن روز) بروز کرد و موجبات آن را فراهم نمود تا اروپائیان خود را زمامداران جهان به‌شمار آورند.

در این میان، قدرت نوظهور آلمان، برای دول قدرتمند و دارای پیشینه سیاسی و توان نظامی اروپا، خاصه انگلیس و فرانسه، مشکلاتی ایجاد می‌نمود. گرچه در آغاز گمان می‌رفت زمینه‌هایی برای به‌هم پیوستن و ائتلاف آلمان و انگلیس وجود دارد ولی بزودی آشکار شد که این کشور موجودیت آلمان را برای خود خطر ساز می‌بیند و مترصد فرصتی است تا

مجدداً اقتدار گذشته خود را به‌سان عصر ملکه ویکتوریا (۱۸۳۷-۱۹۰۱م) بازیابد. ولی شرایط موجود اجازه می‌داد تا فرانسه و روسیه با وجود ناهمخوانی آرام آرام به یکدیگر نزدیک شوند و ائتلاف تازه‌ای تشکیل دهند. اما چگونه ممکن بود ائتلافی میان این دول در قبال مدعی نوظهوری چون آلمان به‌وجود آید؟ چه شرایطی موجبات این نزدیکی را در قبال دول متحد اروپا باعث می‌گشت؟ به دنبال عهدنامه فرانکفورت در سال ۱۸۷۰ بیسمارک رسماً موجودیت آلمان را اعلام کرد و فرانسه قدرتمند را در مبارزه خویش به زانو درآورد و مناطقی را به خاک خود الحاق کرد. بدین ترتیب دورانی در تاریخ اروپا آغاز گشت که تا جنگ جهانی اول ادامه و به عصر «صلح مسلح» در تاریخ اروپا شهرت یافت؛ در این دوره گرچه به مدت بیش از چهل سال شاهد استقرار صلح در جامعه دول اروپایی هستیم، لیکن مسابقه تسلیحاتی، و تضاد منافع استعماری، در آن سوی پرده صلح جریانات دیگری پی می‌ریخت. دولتهایی چون ایتالیا و آلمان که تازه به جمع دول صاحب قدرت اروپایی پیوسته بودند، مدعی منافع تازه و متصرفات و مستعمرات درخور بودند. توسعه فزاینده توان نظامی آلمان نیز برای دولتی چون بریتانیا، که تا پایان قرن نوزدهم در هیچ پیمان و اتحادیه‌ای شرکت ننموده بود، هراس آور بود. مشاهده رشد سریع ناوگان دریایی، و ارتش مجهز و مسلح آلمان و در کنار آن خواسته‌های نوین سیاسی- اقتصادی آن کشور برای فرانسه و انگلیس (و حتی برای دولت عقب‌مانده‌ای در عرصه انقلاب صنعتی چون روسیه تزاری) ایجاد نگرانی می‌کرد. همین نگرانی این دولتها را علیرغم تضاد منفعی که میان‌شان حاکم بود بتدریج به‌هم نزدیک ساخت. برای نمونه، بحران فاشودا (۱۸۹۸) که منجر به کشمکش فرانسه و انگلیس بر سر سودان شده بود به دلیل احساس خطر از آلمان، به صلح ختم شد.

از دیگر سو، فرانسه نیز به سبب سرخوردگی از معاهده برلین در ۱۸۷۸ به روسیه نزدیک شد و روسیه را نسبت به نقش آلمان در ترفیع اتریش، خشمگین و متحد خود

قرارداد ۱۹۰۷ و تقسیم ایران میان روس و انگلیس

جواد هروی

عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد

اسلامی بجنورد

ساخت. بدین ترتیب روسیه و فرانسه در ۱۸۹۴ میلادی، پیمان محرمانه‌ای منعقد ساختند و در زمینه‌های سیاسی اقتصادی و نظامی کاملاً به هم نزدیک شدند.^۲

«ترس و وحشت از قدرت روزافزون امپراتوری آلمان که بتدریج به صورت یک خطر جدی برای دول استعمارگر درمی آمد و بخصوص نفوذ آن کشور در بالکان و عثمانی باعث شد که رقبای آن دولت یعنی انگلستان، روسیه و فرانسه، اختلافات دیرینه خود را بر طرف و زمینه اتفاق مثلث و ایجاد جبهه مشترک علیه آلمان را فراهم کنند.»^۳

بنابراین هنگامی که آلمان طرح تجدیدنظر در پیمان سن استفانو را در کنفرانس برلین مطرح ساخت (۱۸۷۸ م / ۱۲۵۷ هـ). روسیه از آلمان دل‌تنگ شد و به فرانسه تمایل پیدا کرد.

اما درباره وضعیت آلمان در آستانه قرن بیستم باید گفت، آلمان به لطف وجود نیروی متفکر و سیاستمدار پرجراتی چون بیسمارک در طی نوزده سال نه تنها توانست بر امور داخلی خود کاملاً چیره و مسلط گردد بلکه بر امور سیاسی اروپا نیز چنان تسلطی پیدا نمود که به صورت یکی از مهمترین قدرتهای اروپایی درآمد. سیاست او مادامی که آلمان به یک قدرت بین‌المللی تبدیل نشده بود جنگ طلبانه بود. اما با مشاهده تشبیت اقتدار آلمان در اروپا، به تحولات عظیم داخلی و اقتصادی و نظامی دست یازید.

پس از ویلهلم اول فردریک سوم به امپراتوری آلمان رسید (۱۸۸۸) ولی سه ماه بعد از جلوس بر تخت امپراتوری درگذشت. پادشاه جدید ویلهلم دوم (۱۸۸۸-۱۹۱۸) شخصیتی مستبد و خود رأی بود و لذا پس از چندی با دیدگاههای مسالمت‌جویانه جدید (و شاید محتاطانه بیسمارک) به مخالفت برخاست. این مخالفت تا آنجا ادامه یافت که نهایتاً در سال ۱۸۹۰ بیسمارک را وادار به استعفا نمود. بیسمارک نیز تا هنگام مرگ در ۱۸۹۸ به انتقاد از سیاست ویلهلم دوم می‌پرداخت.^۴ یکی از تفاوت‌های عمده میان دوران صدراعظمی

بیسمارک و پس از آن این بود که «وحدت و تقویت آلمان در زمان بیسمارک، توأم با ابراز علاقه نسبت به خاورمیانه نبود و فقط بعد از کناره‌گیری آن صدراعظم مقتدر سیاست آن کشور به وضوح به سوی آن منطقه تمایل نشان داد.»^۵

آلمان در قرن نوزدهم نمی‌توانست چندان نقشی در تحولات سیاسی و دگرگونیهای نظامی منطقه آسیا و خاصه ایران داشته باشد. اما از آستانه قرن بیستم بتدریج این سیاست با توسعه‌طلبی‌های ارضی ویلهلم دوم دگرگون شد و سیاست تهاجمی تازه‌ای با عنوان، (نگاه به سوی شرق) پا گرفت. بندوبست‌های سیاسی و نظامی دولت‌های مقتدر اروپایی برای حفظ وضع موجود و کشمکش بر سر آن نیز فرصت تازه‌ای به آلمان برای عملی ساختن این سیاست داد.^۶

در سال ۱۹۰۰ پرنس برنهارد فن بولو به صدارت عظمای آلمان دست یافت و تا سال ۱۹۰۹ آن را عهده‌دار بود. وی با سیاست تهاجمی خود که اتحاد مثلث را تهدید به انحلال می‌کرد، باعث به وجود آمدن اتفاق مثلث میان فرانسه، روسیه و انگلستان در سال ۱۹۰۷ گردید.^۷ این عقیده که یکی از دلایل انعقاد قرارداد ۱۹۰۷، مواجهه با سیاست‌های تهاجمی و نگاه به سوی شرق آلمان بوده از همین جا پا گرفته است. قدرتهای بزرگ اروپایی، در جهت مقابله با حرکت تهاجمی آلمان تلاش همه‌جانبه‌ای را آغاز نمودند. حضور آلمان و رشد سریع و گسترده نظامی و سیاسی آن دولت در اروپا خود منشأ یک رشته نگرانیها شد و دول اروپایی را به سوی تشکیل اتحادیه‌های تازه‌ای پیش از جنگ بین‌الملل اول کشاند. اما هنگامی که این تحرکات تنها به اروپا ختم نشد و سرزمینهای دوردست و بویژه منافع استعماری دولی چون بریتانیا را در آسیا و خاورمیانه و از جمله ایران، در معرض تهدید قرار داد، شرایط جدیدی پدید آمد که زمینه توافقاتی را حتی میان دولت‌های متخاصم روس و انگلیس مهیا ساخت. «... اقدامات تهدیدآمیز آلمان از یکطرف، و تضعیف روسیه بر اثر جنگ با ژاپن و انقلابات داخلی از طرف دیگر، انگلستان را

● به دنبال عهدنامه فرانتفورت در سال ۱۸۷۰ بیسمارک رسماً موجودیت آلمان را اعلام کرد و فرانسه قدرتمند را در مبارزه به زانو درآورد و مناطقی را به خاک خود الحاق کرد. بدین ترتیب دورانی در تاریخ اروپا آغاز گشت که تا جنگ جهانی اول ادامه پیدا کرد و در تاریخ اروپا به دوران «صلح مسلح» شهرت یافت.

● پرنس برنهارد فن بولو که پس از بیسمارک به صدارت عظمای آلمان دست یافت با سیاست تهاجمی خود که اتحاد مثلث را تهدید به انحلال می کرد باعث به وجود آمدن اتفاق مثلث در سال ۱۹۰۷ میان فرانسه، روسیه و انگلستان گردید. از همین جاست که برخی معتقدند یکی از دلایل انعقاد قرارداد ۱۹۰۷، مواجهه با سیاست تهاجمی و «نگاه به سوی شرق» آلمان بوده است.

متوجه خطر برهم خوردن موازنه قوا در اروپا نمود. سراداردگری وزیر جدید امور خارجه انگلستان ابتکار عمل را در دست گرفت و طی سال ۱۹۰۶ زمینه همکاری ستادهای مشترک دو کشور فرانسه و انگلیس را فراهم ساخت. البته هیچگاه يك اتحاد نظامی در نظر نبود و انگلستان هم تمایلی به درگیر شدن در يك جنگ احتمالی بین فرانسه و آلمان نداشت... سیاست دوستی با فرانسه که انگلستان رسماً از سال ۱۹۰۴ در پیش گرفته بود نمی توانست با سیاست خصمانه علیه روسیه همراه باشد.^۸

با سپری شدن عصر ملکه ویکتوریا (۱۸۳۷-۱۹۰۱) دورانی از محافظه کاری در بریتانیا آغاز شد و بویژه با به قدرت رسیدن جناح لیبرال، از توسعه طلبی های گذشته اجتناب گردید. پس از به سلطنت رسیدن ادوارد هفتم (۱۹۰۱-۱۹۱۰) سیاست خارجی بالفور با بینشی کاملاً محافظه کارانه بر بریتانیا سایه گسترد. اگرچه بالفور هم در عمل در پی تحركات امپریالیستی همچون روزگار دیسرایلی در پایان قرن نوزدهم بود، ولی تحولات سریع اقتصادی- نظامی غرب او را در نیل به این مقصود دچار مشکلات بسیاری می ساخت.

بنابراین انگلستان در آستانه قرن بیستم همچنان با سه قطب قدرت اروپا سرستیز داشت، اما باید این ستیز جای خود را به مصالحه و مسالمت می داد. انگلیس که با فرانسه به دلیل سازش در مواضع سیاسی همگام شده بود با آلمان و روسیه همچنان دچار تنش و ناسازگاری بود بخصوص با آلمان در جنگ بوئرها. اما هر حرکتی در جهت مقابله با اهداف توسعه طلبانه آلمان، و هماهنگ ساختن سایر قدرتهای موجود از دید تیزبین رهبران آن کشور پنهان نمی ماند. لذا وقتی فرانسه، انگلیس و روسیه در ۱۹۰۷ به توافق دست یافتند و مقدمات اتحادی را ریختند، این توافق، موجب رنجش و اعتراض دولت آلمان را فراهم ساخت.^۹

«قرارداد انگلیس و روس با آنکه ازین جهت که نسبت به ایران اجحاف روا

داشته بود مورد انتقاد واقع شد در انگلستان بطور کلی مانند اقدام مهم جدیدی در راه تأمین نظم صلح آمیز جهان مورد تحسین قرار گرفت. ولی نظریات برلن درباره این معاملات سیاسی کاملاً متفاوت بود. در آنجا قرارداد روس و انگلیس را علامت تازه ای از نقشه ماکیاوولی به شمار می آوردند و به ادوارد پادشاه انگلستان و سراداردگری نسبت می دادند که خواسته اند آلمان را به وسیله حلقه ای از دشمنان محاصره کنند. آلمان هم میل نداشت محاصره شود. تصمیم این کشور بخصوص این بود که راه بالکان به شرق نزدیک و خلیج فارس را برای خویش باز نگهدارد.^{۱۰}

بدین ترتیب سیاست جهانی آلمان نتیجه ای معکوس داد یعنی نه تنها باعث تحکیم روابط فرانسه و انگلیس شد بلکه موجب نزدیکی روسیه و انگلستان نیز گردید.^{۱۱}

اما در اینجا لازم است نظری نیز به اوضاع دولت روسیه تزاری، که یکی از دوطرف قرارداد ۱۹۰۷ بوده است بپردازیم. روسیه گسترده ترین امپراتوری جهان محسوب می گشت که از منابع انسانی سرشار و خاک وسیع برخوردار بود. اما این کشور در هنگامه انقلاب صنعتی و پس از آن، نتوانست خود را با سایر دول اروپایی همگام نماید و از پیشرفت و توسعه اقتصادی- اجتماعی برخوردار گردد. انقلاب کبیر فرانسه نیز تأثیر چندانی بر اجتماع و ساخت حکومت روسیه نگذاشت. اما این کشور به دلیل همان وسعت خاک و توده عظیم نیروی انسانی خود مهمترین ضربه را بر پیکر ارتش و دولت ناپلئون بناپارت وارد نمود. و به همین سبب الکساندر اول از سردمداران کنگره وین (۱۸۱۵ م) و طراح اتحاد مقدس شناخته می شد. اما پس از چندی با درگرفتن جنگ کریمه روسیه در قبال ائتلاف فرانسه، بریتانیا و عثمانی ناچار به تسلیم شد. با تمام این احوال، دولت روسیه هنوز برای منافع و مستعمرات آسیایی دول اروپایی قدرتی نگران کننده بود. بویژه همجواری مرزهای

روسیه، با سرحدات هندوستان، می توانست برای بریتانیای کبیر اسباب زحمت شود.

اما يك سال پیش از مشروطیت ایران (۱۹۰۶م/۱۲۸۵هـ.) روسیه در جنگ با دولت کوچک ژاپن از پای درآمد و شکست را با تمام سنگینی خفت بار آن پذیرفت. جالب اینجاست که، اگرچه انگلستان در ۱۹۰۷ با دولت روسیه به توافق دست یافت، اما دو سال پیش در همین منطقه یعنی شرق آسیا، در جهت پشتیبانی از نیروهای ژاپن، از هیچ مساعدتی دریغ نورزیده بود و به قول لیتل فیلد: «به عنوان متحد و دوست ژاپن، هر چه می توانست به غیر از اقدام به جنگ، برای مخالفت با روسیه و فراهم آوردن وسایل شکست آن فروگذار نکرد. بریتانیا در آسیا، اختلافات مستعمراتی با روسیه داشت شبیه به اختلافات با فرانسه در آفریقا. ولی در سال ۱۹۰۵ دولتهای جدیدی در بریتانیا و روسیه روی کار آمدند و راه را برای حل و فصل بسیاری از اختلافات هموار کردند.»^{۱۲}

روسیه در این سالها، بر سر برخی مسائل با دول دیگر درگیر تعارض و کشمکش شده بود: با عثمانی بر سر حوزه دریای سیاه و بالکان و تنگه های بسفرواردانل؛ با اتریش بر سر تصرف صربستان، با آلمان به دلیل تصرف اراضی شرق اروپا، با ژاپن و چین بر سر شرق آسیا، با فرانسه و انگلیس به دلیل جلوگیری آن دو کشور از ورودش به آبهای مدیترانه، و با انگلیس در ممانعت از دستیابی بر هندوستان و نواحی مجاور آن.

بدین ترتیب روسیه در هنگامی که مبادرت به انعقاد قرارداد ۱۹۰۷ نمود، دچار مشکلات داخلی و خارجی فراوانی بود و در صورتی که می توانست در معادلات سیاسی شرکت جوید و با برخی از قدرتهای اروپایی، در راستای اهداف و مقاصد خود همساز گردد، کاملاً به نفع آن کشور تمام می شد. به عبارتی دیگر، روسیه در زمان نیکلای دوم، بیشتر از هر زمان دیگر، نیاز به امنیت، تقویت و تجدید قوا داشت. شکست روسیه از ژاپن نیز نشان داد که روسیه می باید در ساختار سیاسی - نظامی خود تجدیدنظری اساسی و بنیادین کند.

بر این اساس هنگامی که فرانسه درصدد اتحاد با بریتانیا برآمد، این پیوند و توافق سیاسی منادی هم پیمان شدن روسیه با انگلستان نیز بود. برخی در این زمینه معتقدند «به دنبال سازش انگلستان و فرانسه درباره مسائل مستعمراتی، قراردادهای انگلیس و روس درباب مسائل آسیایی به امضا رسید. هیچ کاری عاقلانه تر از این نبود که دو کشور کوشا باشند که موجبات تصادم سیاسی فی مابین را از میان بردارند.»^{۱۳}

اگر چه بسیاری معتقدند که قرارداد ۱۹۰۷ میان روس و انگلیس، بیشتر از آنکه تفاهم و توافقی سیاسی باشد، تقسیم مناطق و حوزه های استعماری بوده است.^{۱۴} برای نمونه در ایران گرچه ظاهراً تمامیت ارضی کشور ما را به رسمیت می شناختند، اما هر يك دست دیگری را در چپاول هر چه بیشتر و غارت روزافزون تر دیگری در منطقه مشخص شده در قرارداد، باز گذاشته بود. بنابراین طرفین بیش از توجه به پیاده نمودن نظم جهانی، به غارت تقسیم شده جهانی نظر داشتند. مرحوم دکتر عبدالهادی حائری در همین زمینه معتقد بود که توافق ۱۹۰۷ روسیه و انگلستان به عنوان دو رقیب پیشین، در جهت نائل شدن به هدفهای مشترک بود:

«امضای قرار تقسیم ایران به دو منطقه نفوذ در ۱۳۲۵/۱۹۰۷ از پیامدهای آن توافق بوده»^{۱۵}

ایشان در ادامه اشاره می کند که: «این پیمان در هنگامی وسیله دولت روسیه و انگلستان بر ضد استقلال ایران به امضا رسیده که بیش از يك سال از زندگی رژیم مشروطه ایران نمی گذشت و مشروطه خواهان همچنان سرگرم ستیز با نیروهای استبدادگر بودند. از آن پس آن دو دولت در ایران به شیوه ای بنیادین سود مشترک یافتند و یکی از خواسته های بنیادی آنها سرکوب کردن انقلاب مشروطیت ایران بود.»^{۱۶}

دولت روسیه که ظاهراً بنابر وصیت پطر کبیر، تلاش می کرد حوزه قلمرو خویش را به آبهای گرم خلیج فارس بگستراند، در نخستین

● اگر چه انگلستان در ۱۹۰۷ با دولت روسیه به توافق دست یافت اما دو سال پیش از آن در همین منطقه شرق آسیا، در جهت پشتیبانی از نیروهای ژاپن از هیچ مساعدتی دریغ نورزیده بود.

تشکیل يك صف محکمی در مقابل آلمان بود و الاً هیچ سیاستمدار عاقلی به چنین عملی اقدام نمی نمود.»^{۲۰}

سرپرسی سایکس معتقد است که این پیمان در راستای حفظ استقلال ایران و مناطق مورد بحث منعقد شده است و اگر بعدها روسها از قبال این پیمان سوءرفتار درپیش گرفته‌اند، اما انگلستان هیچگاه چنین نگرش و برداشتی نداشته است. بنابراین هدف انگلیس از این پیمان کاهش سوءتفاهمات و اصطکاکات موجود در منطقه فیما بین دول بزرگی چون بریتانیا و روس و حتی آلمان بوده است.^{۲۱}

برخی نیز اعتقاد دارند که روسیه پس از شکست از ژاپن و تشویق فرانسویها، به این نتیجه رسید که برای آن دولت بهتر همان است که با بریتانیا توافق حاصل کند هرچند که مبتنی برعلاقه و اشتیاق نباشد.

«این هر دو کشور در مناطقی که در حکم رقیب استعماری هم بودند، یعنی ایران و افغانستان و تبت امتیازاتی به یکدیگر دادند و انگلستان بالاخره به تمایل روسها به گشوده ماندن بغازهای سفرودارانل روی موافق نشان داد. این توافق چندان بر اساس علاقه اصیل بین دو دولت حاصل نشده بود زیرا انگلیسها خصوصاً از يك قرن پیش از روسها وحشت داشتند.»^{۲۲}

به همین جهت، این عهدنامه ضمن آنکه موجب کاهش رقابتهای استعماری هر دو دولت در آسیا گردید، موجب آزادی عمل هر چه بیشتر در اروپا در آغاز قرن بیستم گشت:

«عهدنامه مزبور وثیقه آشتی بین دو ملت بزرگ و دیباچه اتحاد صمیمی انگلیس و فرانسه و روس به شمار می‌رود.»^{۲۳}

توافق سال ۱۹۰۷ بر سر ایران، افغانستان و تبت، اگرچه در ظاهر صورت محلی و منطقه‌ای داشت، اما تبعات و پیامدهای آن به مراتب گسترده‌تر از حوزه آسیا دیده شد. چنان که در وهله اول منجر به پایان یافتن منازعات دیرینه لندن و پترزبورگ شد (تنشی سیاسی که هیچکس انتظار مصالحه آن را نداشت) و دیگر

مرحله طی دو دوره نبرد با ایران توانست با انعقاد قراردادهای گلستان و ترکمانچای، سراسر قفقاز را متصرف گردد. سپس با انعقاد قرارداد آخال (۱۸۸۱م/۱۲۹۹هـ) به دومین مرحله از برنامه تجاوزات ارضی خود و الحاق نواحی شمال شرق خراسان و ماوراءالنهر پرداخت. سومین مرحله این سیاست توسعه طلبانه با امضای قرارداد ۱۹۰۷ و استیلا بر سر زمین‌های وسیع ایران تا خط مرزی قصرشیرین، اصفهان، یزد تا هرات برای روسیه میسر می‌گشت.^{۱۷}

به نقل از لردگری در کتاب بیست و پنج سال چنین آمده است:

«هدف اصلی [از انعقاد قرارداد ۱۹۰۷] آن بود که مانع از پیشروی بیشتر روسها به سوی مرزهای هند گردیم و اجازه ندهیم منافع ما را در این سامان به خطر اندازند... از نظر حکومت هند، يك ایران مستقل می‌توانست دولت حائل مناسبی به شمار آید ولی اوضاع داخلی آن چنان مستعد مداخلات خارجی بود که خطر آن داشت هر لحظه به درگیریها میدان دهد بویژه آنکه ایران نیز به خطمشی برانگیختن دو قدرت روس و انگلیس برضد یکدیگر روی آورده بود. از نظر دولت بریتانیا تنها يك تفاهم صریح و آشکار با روسیه می‌توانست از وخامت بیشتر اوضاع جلوگیری کند.»^{۱۸}

برخی دیگر از نویسندگان عقیده دارند که این قرارداد مدتها به صورت محرمانه بین روسها و انگلیسیها مورد بحث بود و مسبب این قرارداد هم پیشرفت سریع نفوذ روس در آسیا بود. چرا که این پیشرفت، موجبات واهمه سیاستمداران انگلیسی را فراهم کرد، تا برای تثبیت موقعیت خودشان به‌چنین پیمانی مبادرت ورزند.^{۱۹}

با تمامی این احوال بسیاری از نویسندگان همچنان علت اساسی انعقاد این قرارداد میان دولت روسیه تزاری و بریتانیای کبیر را جبهه‌گیریهای داخلی اروپایی دانسته‌اند تا قضایای سیاسی منطقه آسیا:

«دلیل اساسی معاهده روس و انگلیس،

● روسیه در هنگامی مبادرت به انعقاد قرارداد ۱۹۰۷ نمود که دچار مشکلات داخلی و خارجی فراوانی بود و در صورتی که می‌توانست در معادلات سیاسی شرکت جوید و با برخی از قدرت‌های اروپایی در راستای اهداف و مقاصد خود همساز گردد کاملاً به نفع آن کشور تمام می‌شد.

این که بریتانیا را از نگرانی نسبت به منافعی در هندوستان آسوده خاطر ساخت، و حتی اینکه دولتی همچون آلمان را نسبت به این اتفاق و ائتلاف سیاسی دچار واگم و احتیاط بیشتر نمود.^{۲۴}

به این دلیل می‌باید واقعه ۱۹۰۷ را نقطه عطفی اساسی در روند تحولات بین‌الملل در آغازین سالهای قرن بیستم دانست:

«از سال ۱۹۰۷ اروپا به دو بلوک متخاصم تقسیم گردید و در داخل هر یک از بلوکها رقابت‌های سابق به فراموشی سپرده شد و برعکس رقابت‌های هر بلوک با دیگری شدت یافت.»^{۲۵}

تحولات تاریخ ایران مقارن با

مشروطه ایران و انعقاد قرارداد ۱۹۰۷

سربر آوردن دولت قاجار، با عظیم‌ترین تحولات سیاسی و اجتماعی جهان آن روزگار مقارن بود. ظهور و حاکمیت شاهان قاجار در ایران با پیدایی طیف گسترده‌ای از رجال بلندپایه در اروپا در عرصه‌های علمی و فرهنگی - سیاسی و نظامی مصادف گشت. به همین جهت در سالهایی که اروپا با سرعت تمام مشغول بسط حوزه‌های گوناگون نفوذ خود در صحنه جهانی بود، سردمداران ایران، مشغول سرگرمیهای کودکانه سیاسی - نظامی و فکری بودند و جامعه ایرانی هم برخلاف خواسته‌های نوین خود، در کلاف سردرگم اندیشه‌های سنتی خود می‌لولید. تب‌وتاب انقلابات اجتماعی و سیاسی، کمتر توانسته بود در میان اقشار جامعه ایرانی راه یابد. این زمینه‌ها شاید مطلوب‌ترین شرایطی بود که موجب نفوذ و استیلای دول بیگانه در ایران می‌گشت. بویژه در این هنگام، روسیه تزاری به دلیل همجواری و با تکیه بر قدرت نظامی خویش در منطقه، و انگلستان به دلیل اقتدار سیاسی - استعماری خود در سطح جهان و دنبال نمودن اهداف استعماری خود در ایران بر آن شدند تا کنترل لازم در منطقه را به دست گیرند و مقاصد خود را پی‌جویی نمایند. تفوق نظامی روسیه در مرزهای شمالی ایران و تحمیل عهدنامه‌های ننگینی چون گلستان و ترکمانچای

و آخال، نفوذ روزافزون این کشور را در عرصه‌های داخلی نیز در پی آورده بود. سیاستمداران انگلیسی نیز با ترغیب و تشویق زعمای قاجار به انعقاد قراردادهای دوستی و بازرگانی در ایران نفوذ خزنده، اما دیرپای خود را گسترش می‌دادند. هر چند ایران به دلیل موقعیت جغرافیایی خود همیشه با این مشکل عظیم روبرو بود

«ولی این بار، پای چندین دولت نیرنگ‌باز و شعبده‌ساز اروپایی به اقلیم پاک و منزله مردمی این ملک باز شده که خود از قماش متفاوت و لونی دیگر بودند، و تنها سودای مال و جنس در سر می‌پروراندند که به نقد جان مردم ساده‌دل و خوش‌باور می‌پرداختند و بر هیچ چیز و کس، در هیچ حال و موقع ابقاء نمی‌کردند. کار طمع‌ورزیها و غرض‌رانی‌های دو دولت از آنها - روس و انگلیس - چنان بالا گرفت که پس از مرور مدتی از آغاز روابط مستمر، به دخالت در جزء و کل امور کشور پرداختند و سرزمینی چنان بلاصاحب و بی‌پناه و مستأصل را به میل خویش و به تبع حرص و آرزوی نامدیرشان، تکه پاره کردند [....] و به تمهیدات سیاسی و شیطنتهای دیپلماسی ماکیاوولی روی آوردند.»^{۲۶}

بنابراین هنگامی که ایران وارد قرن چهاردهم هجری قمری می‌شد، نه رمقی در کالبدش باقی مانده بود و نه توانی برای مقابله با سیطره بیگانه در پیکرش دیده می‌شد. پس از عصر ناصری، مظفرالدین‌شاه دوران یازده ساله حکومتش را بر پایه بی‌تفاوتی نسبت به اداره امور مملکت آغاز می‌کند، و خاصه با سفرهای چندین ماهه به فرنگ، زمام امور کشور را در گرداب کشمکش‌های قدرت و به‌دست سردمداران مستبیدی چون امین‌السلطان و عین‌الدوله رها می‌سازد.

حقارت و زبونی در نزد ملل بیگانه از یک سو، و استبداد و بی‌عدالتی نسبت به رعایای داخلی، موجب شد تا بتدریج، مقدمات بیداری ایرانیان فراهم شود و آنان پذیرای یک انقلاب علیه این

● **لُرد گری: هدف اصلی از انعقاد قرارداد ۱۹۰۷ آن بود که مانع از پیشروی بیشتر روسها به سوی مرزهای هند گردیم و اجازه ندهیم منافع ما را در آن سامان به خطر اندازند.**

هر دو گردند. در سال ۱۳۲۴/۱۹۰۶ برای نخستین بار، ایرانیان دست به انقلابی زدند که به نظام مشروطه و مجلس و انتخابات، و سهم شدن در امر حکومت منتج شد.

این انقلاب که عملاً متأثر از عوامل گوناگون داخلی و خارجی بود هدفش ستیز با استبداد داخلی و سلطه خارجی بود. عدالت‌خواهی و رشد صنایع و تجارت داخلی و مبارزه با امتیازات خارجی و سرمایه‌گذارها و وامهای بیگانگان، شالوده انقلاب مشروطیت ایران گشت. اما روسیه و انگلیس، «با هر گونه جنبش آزادی‌بخشی که پشتوانه اصالت آن، توده‌های گسترده مردم ایران بودند متحدانه به مخالفت و مبارزه می‌ایستادند، زیرا آن جنبشها منافع سیاسی و اقتصادی مشترک آنها را سخت به خطر می‌انداخت. بهرغم این شرایط، انگلستان در آغاز انقلاب مشروطیت به شیوه‌ای محتاطانه از مشروطه‌خواهان پشتیبانی کرد و از هدفهای عمده آن، ناتوان ساختن رژیم استبدادی قاجار و در نتیجه کم کردن نفوذ گسترده و بی‌پایان روسها در آن رژیم بود.»^{۲۷}

با پیروزی انقلاب مشروطیت ایران در ۱۹۰۶ (۵ اوت امضاء فرمان مشروطیت توسط مظفرالدین‌شاه) وقایع و رخدادهای غیرقابل پیش‌بینی اتفاق افتاد که در نحوه انعقاد قرارداد ۱۹۰۷ قابل ملاحظه می‌باشند. چون مظفرالدین‌شاه در گذشت، روسها بلافاصله اقدامات لازم را برای به تخت نشاندن ولیعهد، (محمد علی میرزا) انجام دادند، تا مبادا دیگر مدعیان سلطنت از آنان سبقت گیرند. پیش از انقلاب، نفوذ روسها بسیار گسترده بود و اساساً یکی از پشتوانه‌های اساسی استبداد قاجاری در عهد مظفرالدین‌شاه، روسیه تزاری بود. به همین دلیل انگلستان از هر گونه تحریک و تحولی که منجر به دگرگونی در چنین وضعیتی گردد حمایت می‌کرد. از آنجا که انقلاب مشروطیت می‌توانست در راستای خواسته‌های بریتانیای کبیر و برآورده شدن مقاصد آن دولت پیش رود لهذا انگلیسی‌ها با دامن زدن به این انقلاب سعی در هر چه محدودتر کردن نفوذ روسها در ایران داشتند.

چون مظفرالدین‌شاه با مخالفت و اعتراض

ولیعهدش محمد علی میرزا در اعلام مشروطیت مواجه شد و از سوی مردم تبریز نیز ولیعهد مغضوب واقع گردید، به او نوشت:

«... اگر امضای آزادی ملت را ندهید

لابد از رتبه ولیعهدی معزول خواهید شد...»^{۲۸}

بنابراین محمد علی میرزا ناچار شد به‌عنوان ولیعهد بر مشروطه صحه گذارد و فرمان آن را امضا نماید. وی پس از فوت پدر، از نظر روسیه مناسب‌ترین نامزد سلطنت بود. زیرا هم دارای تمایلات بسیار دوستانه‌ای نسبت به روسیه بود و حتی به خوبی به زبان روسی مسلط شده بود و هم خوی و نگرش ضدانقلابی و استبدادی داشت. پس از سلطنت نیز، محمدعلی‌شاه اگرچه در ظاهر متمم قانون اساسی را نیز امضا نمود اما در واقع به دنبال آن بود تا ریشه انقلاب را بخشکاند. به همین دلیل نیز سر ناسازگاری با مجلس و نمایندگان را گذاشت و مترصد فرصتی بود تا به یک‌باره بساط انقلاب را برچیند.

در این هنگامه بود که قرارداد شوم^{۲۹} دیگری به‌عنوان سند جنایت^{۳۰} روس و انگلیس در حق ایران منعقد شد. این قرارداد که بیست‌وشش سال پس از معاهده آخال با دولت روسیه تزاری بسته شد به مراتب از هر پیمان ننگین دیگر در تاریخ ایران سیاه‌تر و وقیحانه‌تر بود. در بررسی این قرارداد خواهیم دید که پیامدهای آن چنان گسترده بود که تاریخ ایران را در تمامی زمینه‌های سیاسی، نظامی و اقتصادی تحت الشعاع خود قرار داد.

به قول احمد کسروی: «کشته شدن اتابک، یک سنگ بزرگی را از سر راه پیشرفت مشروطه برداشت و امید می‌رفت که از آن پس پیشرفت بهتر و تندتر باشد. ولی جای افسوس است که در همان روزها یک سنگ بزرگ دیگری در سر راه آن پدیدار گردید و آن پیمان ۱۹۰۷ دو دولت روس و انگلیس بود.»^{۳۱}

رخدادهای پس از سال ۱۳۲۵/۱۹۰۷ بروشنی حاکی از آن بود که مقصود اصلی از انعقاد آن قرارداد سرکوب انقلابیون مبارز ایران در میان دوسنگ آسیا و برانداختن آزادی ایران بوده است. در متن قرارداد به افغانستان و تبت هم

● تنش میان آلمان و روسیه هنگامی بروز کرد که روسیه نگران و ناخشنود از آلمان در تقسیم مناطق شرق اروپا گردید و از دیگر سو، فرانسه در جهت وحدت میان دو هم‌پیمان خود روس و انگلیس تلاش فعالانه‌ای را آغاز نمود. این در حالی بود که روسیه نیز در صدد ترمیم ساختار سیاسی و نظامی خود بویژه پس از شکست ۱۹۰۵ از ژاپن برآمده بود.

اشاره شده بود اما به قولی این اشارت و نام بردن محض رد گم کردن بود و گرنه تمام مواد این پیمان نامه با نظر به ایران وضع شده بود.^{۳۲}

در اینجا این پرسش اساسی پیش می آید که چگونه دو خصم دیرینه (روس و انگلیس) با وجود منافع ناهمگون، آن هم در این مقطع کاملاً حساس که هر کدام از یکی از دو جناح انقلاب مشروطه حمایت می کرد، به یک مصالحه تمام عیار در صحنه تاریخ ایران رسیدند و میادرت به چنین قرارداد همه جانبه ای کردند؟

ظاهراً چندان روابط خوشایند و مقبولی میان این دو دولت پیش از سال ۱۹۰۷ وجود نداشت. هر چند مقتضیات جبهه بندیها در اروپا از یک سو و ضرورت اتحاد در ایران برای مقابله با وکلا و نمایندگان مجلس و... آنها را در نهایت به هم نزدیک ساخت، لیکن این دوستی چندان ریشه دار نبود و روسیه در صدد بود هر جا بتواند ضربه ای به انگلیس بزند.

«نیکلا از انگلیسیها نفرت داشت... او از تصور مشکل تراشی برای انگلیسیها لذت می برد»^{۳۳}

ضربه زدن به منافع انگلستان و تضعیف این دولت ولو در جنوب آفریقا، و منحرف ساختن توجه بریتانیا از خاورمیانه پیش از این قرارداد از اهداف روسیه به شمار می آمد. و حتی روسها نزدیک شدن به انگلستان را اسباب سلب اعتماد ایرانیان هوادار خود و لطمه خوردن به اعتبار خویش می دانستند.

«از نظر روسیه، امضای قرارداد با انگلیس درباره ایران به معنی جدایی اصلی از یک سنت قدیمی و پابرجا و استوار بود... با این همه احساسات ضدانگلیسی در محافل حاکمه روسیه شدید و عمیق بود»^{۳۴}

جالب تر آنکه هواخواهی از آلمان در میان هیئت حاکمه روسیه رواج وسیعی داشت، به نحوی که نیکلا تزار و ملکه روسیه امپراتریس آلکساندرا فدوروفنا، سفرای روسیه در ژاپن، ایالات متحده آمریکا، آلمان، اتریش و برخی از وزراء و معاونین و مشاورین و... جزو دسته هواداران آلمان شناخته می شدند، و «کادر

سرویس دیپلماتیک غالباً از نژاد آلمانی بودند. در سال ۱۹۰۷ از ۳۱۵ دیپلمات روسی مقیم خارج ۱۳۸ تن از اعیان آلمانیهای بالتیک بودند»^{۳۵}

بنابراین ناخشنودی از بریتانیا و جانبداری از دولت آلمان، امکان تحقق وحدت میان روسیه و انگلستان را در قبال آلمان، دشوار می ساخت.

اما رخدادهای سیاسی آغازین سالهای قرن بیستم به کلی این معادلات را بهم زد. تنش میان آلمان و روسیه، هنگامی بروز کرد که روسیه نگران و ناخشنود از آلمان در تقسیم مناطق شرق اروپا گردید. و از دیگر سو، فرانسه در جهت وحدت میان دو هم پیمان خود روس و انگلیس، تلاش فعالانه ای را آغاز نمود. این در حالی بود که روسیه نیز در صدد ترمیم ساختار سیاسی و نظامی خود بویژه پس از شکست ۱۹۰۵ از ژاپن برآمده بود.

هر یک از دو دولت روس و انگلیس، پیش از انعقاد قرارداد ۱۹۰۷، برای جذب قلوب ایرانیان از هیچ امری فروگذار نمی کردند و تلاش داشتند در انتظار عامه برخلاف رقیب خود دولتی دوستانداری ایرانی و حامی او در سختیها و مصائب جلوه گر شوند. از سوی دیگر نمی توانستند بگذارند دولت رقیب در ایران در کسب امتیازات سیاسی - اقتصادی از آنان جلو بیفتند. رقابت تنگاتنگ دو دولت روس و انگلیس، بویژه در انقلاب مشروطیت و حمایت از یکی از دو جناح درگیر در این انقلاب کاملاً مشهود بود و هر حرکت روس، یا انگلیس، با اعتراض دیگری یا تهدید دیگری در ایران مواجه می گشت. اما روس و انگلیس به این نتیجه رسیده بودند که جبهه گیری آنان در مقابل یکدیگر، تنها به نفع ایرانیان خاتمه می یابد و با توجه به این که خود در قشون کشی یا موارد دیگر دچار مشکل خواهند بود، بهتر آن است که با توافق میان یکدیگر، سیاست واحدی در قبال ایران در پیش گیرند. ظاهراً در ۱۸۹۹ لرد کرز نایب السلطنه هندوستان برای اجتناب از تهدید منافع انگلستان در آسیا و جنوب ایران خاصه از سوی آلمان، راه حل عجیب تقسیم ایران به دو منطقه نفوذ را به دولت خود پیشنهاد کرده بود و معتقد بود که این عمل هم به نفع ایران خواهد بود و هم موجبات

● نخستین بار در سال ۱۸۹۹ لرد کرز نایب السلطنه هندوستان برای اجتناب از تهدید منافع انگلستان در آسیا و جنوب ایران خاصه از سوی آلمان، راه حل عجیب تقسیم ایران به دو منطقه نفوذ را به دولت خود پیشنهاد کرده بود.

خود نسبت به نهضت آزادی‌خواهی ایران تجدیدنظر کند. چنین بود علت اساسی نزدیکی روس و انگلیس و عقد قرارداد معروف سال ۱۹۰۷.^{۳۶}

اما براساس قرارداد، منطقه کوچتری در جنوب شرقی ایران، تحت نفوذ انگلستان شناخته شد. در پاسخ اینکه چرا انگلیس به این ناحیه در مقابل منطقه وسیع نفوذ روسیه، اکتفا کرد باید گفت اولاً انگلستان خواسته‌های خود را در این قرارداد و تقسیم ایران تأمین شده می‌دید و لذا نیازی به منطقه نفوذ وسیعتری برای خود نمی‌دید. زیرا هدف آن کشور حفظ سرحدات هندوستان و ابقاء در ناحیه افغانستان بود که با این قرارداد صورت پذیرفته بود.

دوم اینکه انگلستان پیش از آن در جنوب غربی ایران کنترل خود را کامل کرده و از طریق شرکت نفت انگلیسی، سر رشته امور را در فارس و خوزستان به دست گرفته بود. لذا دیگر نیازی به مطرح کردن توسعه حوزه نفوذ خود و به هراس انداختن هر چه بیشتر روسیه نمی‌دید.

پس از چندی که از انعقاد قرارداد گذشت، تازه انگلستان در صدد برآمد در پاسخ به شایعات مطروحه و ایجاد جو بی‌اعتمادی حاصل از افشای مفاد قرارداد ۱۹۰۷، به ارائه و انتشار آن مبادرت نماید. بدین ترتیب نزدیک به یک ماه پس از امضای این توافق تازه دولت ایران را در جریان این پیمان قرار داد. وزیر مختار انگلیس (سراسپرینگ رایس) متن قرارداد را برای سعدالدوله وزیر امور خارجه ایران فرستاد.

بدین ترتیب خبر عقد این قرارداد پس از یک ماه در منظر همگان قرار گرفت. اما دریغ که نه مردم ایران را یارای اظهار نظر یا مخالفتی بود، و نه نظام مشروطه و مجلس و دولت را توان ممانعت از اجرای آن. اما چیزی که بیشتر از همه، مردم ایران را متعجب می‌کرد، این بود که چگونه انگلستان که تا دیروز مشقت هواداری از مردم مشروطه‌خواه را به سینه می‌زد و با هر وسیله‌ای سعی در نشان دادن جانبداری خود از مشروطه‌طلبان داشت، با روسیه و استبداد حکومتی ایران در آمیخته و توافق صمیمانه کرده است؟

رفع اختلاف و رقابت‌های میان روس و انگلیس را فراهم خواهند نمود).^{۳۶} فرانسه که نقش اساسی در انعقاد این پیمان داشت، توانسته بود در سال ۱۹۰۶، با تکیه بر زمینه‌های موجود مطرح شده راجع به چنین توافقی، هنگامی که در الجزایر یک کنفرانس بین‌المللی برگزار بود در اوقات غیررسمی فاصله بین جلسات، میان نمایندگان روس و انگلیس واسطه شود و دلالی قرارداد ۱۹۰۷ را انجام دهد. همین ملاقاتها خود مهمترین مقدمه برای پی‌ریزی توافق روس و انگلیس بر سر مناطق تحت نفوذ گردید.^{۳۷}

بدین ترتیب در ۳۱ اوت ۱۹۰۷ مطابق با هشتم شهریور ماه ۱۲۸۶ خورشیدی قرارداد میان روس و انگلیس در سن پترزبورگ به امضای ایزولسکی وزیر امور خارجه روسیه و نیکلسن سفیر انگلستان در روسیه، رسید و عاقد این پیمان نیز سردار دگری وزیر امور خارجه انگلستان بود. امضای این قرارداد تا دقایق پایانی، با نگرانی و هراس طرفین پیگیری می‌شد، و هر کدام از دو دولت روس و انگلیس، از استنکاف دیگری و پرهیز از تعهد به امضای آن واهمه داشت. بنابراین تا آخرین لحظات، وزارت امور خارجه انگلیس و روسیه نگران امضای آن بودند، و به همین دلیل این توافق کاملاً سری و پنهان به امضای طرفین رسید. حتی سفیر انگلیس در تهران گله کرده بود که چرا از او اظهار نظر نخواستند و او را در جریان دقیق مآووقع نگذاشته‌اند.^{۳۸}

پاولویچ اختلاف منافع روسیه در شمال با انگلیس در جنوب ایران را پیش از قرارداد به دو لاکوموتیو که روبروی هم بر یک خط در حرکت بودند و در پایان برخورد سختی با یکدیگر می‌داشتند، تشبیه کرده است. انگلستان در جهت سقوط استبداد شاه قاجار و با هدف نفوذ بیشتر در ایران و مناطق شمالی آن از مشروطه‌خواهان حمایت می‌کرد. اما همین که انقلاب مشروطه حرکت خود را به سمت مرزهای هندوستان آغاز کرد و احتمال سرایت آتش انقلاب به هند پیش آمد،

«این موضوع باعث دهشت انگلستان شد و این دولت را وادار کرد که در دیپلماسی

● در سال‌هایی که اروپا با سرعت تمام، مشغول بسط حوزه‌های گوناگون نفوذ خود در صحنه جهانی بود سردمداران ایران مشغول سرگرمی‌های کودکانه سیاسی-نظامی و فکری بودند و جامعه ایرانی هم برخلاف خواسته‌های تازه خود، در کلاف سردرگم اندیشه‌های سنتی خویش می‌لویید.

روس و انگلیس بفرستند و به این عمل اعتراض کند و وکلا اعلام داشتند که ما هرگز این قرارداد را به رسمیت نمی‌شناسیم»^{۴۳}

انعقاد قرارداد ۱۹۰۷، موجب وارونه شدن نگرش انگلیس نسبت به انقلاب مشروطه شد و جبهه‌گیری در مقابل نظام مشروطیت و کوبیدن آن و فحاشی و توهین روزنامه‌های انگلیسی به انقلاب مشروطه و سردمداران آن باب شد. از جمله روزنامه تایمز به بی‌لیاقتی نمایندگان مجلس اشاره کرد و بنیان مشروطه را زیر سؤال برد.

بنابراین توافق و سازش روس و انگلیس در ایران، موجبات صدمه زدن به استقلال و تمامیت ارضی این مملکت گردید. هرج‌ومرج مهمترین نتیجه این قرارداد بود. روسیه که تا پیش از این، به حمایت از استبداد محمدعلیشاهی می‌پرداخت، با دست برداشتن انگلستان از حمایت مشروطه‌خواهان، قدرت و وسعت عمل بیشتری پیدا نمود و لذا بر دشمنی خود با مشروطه و مجلس افزود. نیروهای قزاق به رهبری لیاخوف روسی خانه ملت را به توپ بستند و گروهی را مجروح و بسیاری را کشتند. استبداد صغیر آغاز شد و مجدداً شاه ایران با حمایت دوجانبه روس و انگلیس و با اتکاء به قرارداد ۱۹۰۷، به سرکوب و قلع و قمع آزادیخواهان پرداخت.

اخبار بسیاری از اطراف و اکناف می‌رسید که روس و انگلیس قصد اجرای مواد قرارداد را دارند. دولت مرکزی نیز توانایی مقابله نداشت و امنیت مملکت کاملاً از میان رفته بود.

«طبق قرارداد ۱۹۰۷ میلادی امنیت مملکت ایران به دست قوای روس و انگلیس است و دولت مرکزی ابداً قادر به حفظ امنیت نیست. خودشان با توطئه‌های غریب و عجیب اهالی شهرها را به جان یکدیگر می‌انداختند و فوراً تحت عنوان حفظ جان و مال اتباع خارجی، سربازان روس را از شهری به شهر دیگر برده، با استعمال اسلحه آتشین مردم بی‌گناه و بی‌پناه حتی زوار

«طبق نوشته یکی از جراید، ملت ایران در حالی که بغض راه‌گلویش را می‌فشرد رو به انگلستان آورده و زبان حالش چنین است: ای انگلیس نیرومند و لیبرال، بگو اینک با افکار آزادیخواهی که تلقین نمودی چه کنم؟ انگلستان جوابش می‌دهد: ایران عزیزم! آن افکار را از سر به در کن، تو می‌بایست برده قزاق روس و سرباز انگلیس شوی.»^{۴۰}

پس از انتشار خبر این قرارداد، وزارت امور خارجه ایران، متن قرارداد را برای مجلس اول و ریاست مجلس مستشارالدوله ارسال داشت. بدین ترتیب موضوع در مجلس برای نمایندگان مطرح گردید و قرار شد که برخی از نمایندگان نظرات خود را درباره این قرارداد اظهار دارند؛

«سخنرانی‌ها در سکوت کامل برگزار شد، دلیل این روش مسالمت‌آمیز آن بود که، خبر قرارداد همه را چنان متعجب ساخته بود که عقیده‌ای در آن باره نداشتند.»^{۴۱}

در عین حال مجلس، در نخستین واکنش خود به دلیل آگاهی نداشتن از ابعاد قضیه، چندان با جدیت عمل نکرد و تنها پاسخی که در نهایت در قبال این قرارداد اعلام گردید این بود که این پیمان به خود دولتین روس و انگلیس مربوط است و به ما ربطی پیدا نمی‌کند:

«این پیمان تنها به خود دولتهای انگلیس و روس رواست. ما در کار خود آزادیم و اگر خواهیم توانیم به یک روسی در جنوب، یا به یک انگلیسی در شمال امتیازی دهیم و بدین‌سان گردن نگذارند خود را به آن پیمان آشکار گردانند.»^{۴۲}

به این ترتیب واکنش مجلس اول، نسبت به قرارداد ۱۹۰۷، بیشتر بهت و حیرت بود. اما بعد از مدتی چون ابعاد قرارداد روشن گردید با توجه به اینکه مجلس نمی‌خواست مشروطه‌خواهان را تحریک کند

«با تنفر و انزجار فراوان آن را تلقی کرد و گفته شد که بایستی وزارت خارجه جواب مناسبی به سفارتخانه‌های دو دولت

● کسروی: کشته شدن اتابک، سنگ بزرگی را از سر راه پیشرفت مشروطه برداشت و امید می‌رفت که از آن پس پیشرفت بهتر و تندتر باشد. ولی جای افسوس است که در همان روزها سنگ بزرگ دیگری در سر راه آن پدیدار گردید و آن پیمان ۱۹۰۷ دو دولت روس و انگلیس بود.

و مجلس دوم را که خواسته بود در برابر آن مقاومت ورزد منحل ساختند و سپس به اشغال نظامی شمال و جنوب پرداختند و اینها همه بر شالوده قرارداد ۱۹۰۷ بود.^{۴۷}

این روند تا جنگ جهانی اول همچنان توسط دولتین روس و انگلیس در شمال و جنوب ایران دنبال می‌گردید. تا اینکه قسمت میانی نیز در سال ۱۹۱۵ به دولت روسیه واگذار گردید تا حلقه ارتباط متفقین میان انگلیس و روس قوت بیشتری گیرد. اما در نهایت امر، یکی از نتایج جنگ بین‌الملل اول، بروز انقلاب کمونیستی در روسیه و اضمحلال نظام تزاری در شمال ایران بود. این رخداد، عاملی فرخنده در اقبال بلند مردم ایران شد تا با فروپاشی روسیه، قرارداد ۱۹۰۷ نیز ملغی گردد. بدین ترتیب سالهای ۱۹۰۷ تا ۱۹۱۷ از تلخترین و سیاهترین روزگاران تاریخ ایران به‌شمار می‌رود.

یادداشت‌ها

۱. احمد کسروی، تاریخ مشروطه ایران (تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۳)، ص ۴۵۸.
۲. ر.ک. پُل کندی، پیدایش و فروپاشی قدرتهای بزرگ، ترجمه عبدالرضا غفرانی (تهران: اطلاعات، ۱۳۷۰)، ص ۳۵۵. همچنین؛ تاریخ مختصر قرن بیستم (جمعی از نویسندگان)، ترجمه خسرو قدیری (تهران: ارشاد اسلامی)، ص ۵۶.
۳. عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تاریخ روابط خارجی ایران (تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۴)، ص ۳۱۹.
۴. هنری ویلسون لیتل فیلد، تاریخ اروپا از سال ۱۸۱۵ به بعد، ترجمه فریده قره‌چه‌داغی (تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۳)، ص ۱۲۲.
۵. جورج لنچافسکی، رقابت روسیه و غرب در ایران، ترجمه اسماعیل رائین (تهران: جاویدان، ۱۳۵۳)، ص ۱۷۱.
۶. ایرج ذوقی، ایران و قدرتهای بزرگ در جنگ جهانی دوم (تهران: پازنگ، ۱۳۶۷)، ص ۱۳.
۷. لیتل فیلد، پیشین، ص ۱۲۴.
۸. احمد نقیب‌زاده، تحولات روابط بین‌الملل از کنگره وین تا امروز (تهران: نشر قومس، ۱۳۷۴)، ص ۱۱۱-۱۱۲.
۹. هربرت فیشر، تاریخ اروپا از انقلاب فرانسه تا زمان ما؛ کتاب سوم: تلاش برای آزادی، ترجمه وحید

اماکن مقدسه را می‌کشتند و اموال و دارایی آنان را به غارت می‌بردند.»^{۴۴}

تصرف مناطق مهم جنوبی ایران توسط قوای انگلیسی (واحدهای هندی)، و آزادی عمل روسها در مناطق شمالی ایران، حکایت هولناکی از تجاوز خوبی، درندگی و جسارت بیگانگان پس از قرارداد ۱۹۰۷ بود. اگر چه عاقدان قرارداد قبلاً اعلام کرده بودند که این توافق صرفاً برای تضمین استقلال هرچه بیشتر سرزمین ایران و سرحدات آن می‌باشد اما در مقام عمل آنچه بیشتر به چشم می‌خورد، تضمین منافع استعماری دولتین روس و انگلیس در ایران بود. طعمه‌ای که تا دیروز در رقابت دو قدرت درنده‌خو اندک امنیت و آسایشی داشت، امروز بر اساس توافق حاصله میان آن دو، سفره آرام و بی‌دردسری شده بود که یکی از بالای آن و دیگری به فراغت و آرامش از جنوب آن، به تناول ذخایر و منابع آن می‌پرداختند.

«دولت تزاری بعد از عقد معاهده ۱۹۰۷ و تعیین مناطق نفوذ روس و انگلیس در ایران تصمیم گرفت که در منطقه نفوذ خویش، دست به کار شود و به مداخلات مستقیم در امور داخلی ایران آغاز کند.»^{۴۵}

جالب است که حتی بعد از فتح تهران و خلع محمدعلیشاه و خروج او از کشور، در زمان احمدشاه نیز روسها حاضر به ترك مناطق شمالی ایران نشدند و در مناطق مستولی شده، از هیچ عمل شنیعی فروگذار نکردند. در همین زمان وزیر امور خارجه انگلیس راجع به ایران گفته بود «ایران مجبور است دست از استقلال برداشته و در ردیف کشورهای مسلمان از قبیل مراکش و مصر و تونس درآید.»^{۴۶}

بنابراین در مقابل چنین اوضاع متشنج و استبداد زده‌ای بود که در ۱۳۲۷/۱۹۰۹ ندای اعتراض و مخالفت از سرتاسر مملکت ایران بلند شد و به صورت موجی در آمد که شاه را در کام خود فرو برد و نیروهای مختلف از اصفهان و رشت را به تهران سرازیر نمود. در مقابل، با تصویب انگلیسیها، روسها تبریز را قتل‌عام کردند و به دولت ایران اولتیماتوم‌های امپریالیستی دادند

● انعقاد قرارداد ۱۹۰۷ موجب وارونه شدن نگرش انگلیس نسبت به انقلاب مشروطه شد و جبهه‌گیری در مقابل نظام مشروطیت و کوبیدن آن و فحاشی و توهین روزنامه‌های انگلیسی به انقلاب مشروطه و سردمداران آن باب شد.

مازندرانی (تهران: کتابفروشی دهخدا، ۱۳۴۶)، ص ۳۹۱.

۱۰. همان، صص ۳۹۱-۲. همچنین برای اطلاع بیشتر: ر.ک: علی اصغر زرگر، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلستان در دوره رضا شاه، ترجمه کاوه بیات (تهران: پروین ۱۳۷۲)، ص ۳۳.

۱۱. نقیبزاده، پیشین، ص ۱۱۳.

۱۲. همان، ص ۱۹۰.

۱۳. فیشر، پیشین، ص ۳۹۱.

۱۴. کارل کریمرگ، تاریخ بزرگ جهان، ترجمه دکتر حسینعلی هروی (تهران: یزدان، ۱۳۷۰)، ج ۱۱.

۱۵. دکتر عبدالهادی حائری، ایران و جهان اسلام (مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۳۶۸)، ص ۱۴۷.

۱۶. همان، ص ۱۴۷.

۱۷. هوشنگ مهدوی، پیشین، ص ۲۸۷.

۱۸. فردریک جیمز مابری، عملیات در ایران (جنگ جهانی اول)، ترجمه کاوه بیات (تهران: رسا، ۱۳۶۹)، ص ۶۴.

۱۹. علی آذری، قیام کلنل محمد تقی خان پسیان در خراسان (تهران: صفیعلیشاه، ۱۳۶۸)، ص ۸۴.

۲۰. محمود محمود، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس، ج ۶ (تهران: اقبال، ۱۳۶۷)، ص ۱۳۵.

۲۱. سریرسی سایکس، تاریخ ایران، ترجمه محمد تقی فخر داعی گیلانی (تهران: دنیای کتاب، ۱۳۷۰)، جلد دوم، صص ۱-۵۸۰.

۲۲. کرین بریتون، جان کریستوفر و رابرت لی دولف، تاریخ تمدن غرب و مبانی آن در شرق، ج ۲، ترجمه پرویز داریوش (تهران: کتابخانه ابن سینا، ۱۳۴۰)، صص ۳۴۴-۵.

۲۳. آلبر ماله، تاریخ قرن نوزدهم و معاصر، ج ۲، ترجمه حسین فرهودی (تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۷)، ص ۹۷۰.

۲۴. برای اطلاع بیشتر ر.ک. کندی، پیشین، ص ۳۵۹.

۲۵. نقیبزاده، پیشین، ص ۱۱۴.

۲۶. دکتر رضا شعبانی، «عهدناصری و مداخلات بیگانگان در ایران»، کیهان فرهنگی ش ۷، سال پنجم مهر ۱۳۶۷، ص ۱۸.

۲۷. حائری، پیشین، ص ۱۴۶.

۲۸. ظهیرالدوله علیخان قاجار، خاطرات و اسناد، به کوشش ایرج افشار (تهران: زرین ۱۳۶۷)، ج ۱، ص ۲۴۶.

۲۹. مرحوم ملکزاده به صراحت به این پیمان عنوان شوم اطلاق می کند. ر.ک. دکتر مهدی ملکزاده، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، کتاب سوم از مجلد اول

(تهران: علمی، ۱۳۶۳)، ص ۶۳۰.

۳۰. مرحوم استاد شمیم هنگامی که در کتاب خویش به این پیمان می رسد، آن پیمان را بزرگترین جنایت تاریخی درباره ایران، و سند قرارداد را به عنوان سند جنایت اطلاق می کند. ر.ک. علی اصغر شمیم، ایران در دوره سلطنت قاجار (تهران: مدبر، ۱۳۷۴)، ص ۴۷۸.

۳۱. کسروی، پیشین، ص ۴۵۸.

۳۲. برای اطلاع بیشتر ر.ک. سیروس برادران شکوهی «قرارداد ۱۹۰۷ از خلال روزنامه انجمن» مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد، شماره ۱ و ۲، بهار و تابستان ۱۳۷۱، صص ۱۹۴-۱۸۷.

۳۳. کاظمزاده، پیشین، ص ۴۴۹.

۳۴. همان، ص ۴۶۲.

۳۵. همان، صص ۴۶۳-۴۶۲.

۳۶. ر.ک. غلامعلی وحید مازندرانی، قرارداد ۱۹۰۷ روس و انگلیس راجع به ایران (تهران: کتابخانه سقراط، ۱۳۲۸)، ص ۱۳.

۳۷. برای مطالعه بیشتر ر.ک. دکتر محمد ابراهیم باستانی پاریزی، تلاش آزادی (محیط سیاسی و زندگانی مشیرالدوله)، (تهران: نوین، ۱۳۴۷)، ص ۱۰۴.

۳۸. برای اطلاع بیشتر ر.ک. وحید مازندرانی، پیشین، صص ۲۲-۲۱.

۳۹. تریا یوانسکی پاولویچ، سه مقاله درباره انقلاب مشروطه ایران، ترجمه م. هوشیار (تهران: کتابهای جیبی، ۱۳۵۷)، ص ۷۹-۸۰.

۴۰. همان، ص ۸۱.

۴۱. منصوره اتحادیه (نظام مافی)، پیدایش و تحول احزاب سیاسی مشروطیت (تهران: گستره، ۱۳۶۱)، ص ۱۱۶.

۴۲. کسروی، پیشین، ص ۴۶۱.

۴۳. دکتر عبدالحسین نوایی، دولتهای ایران از آغاز مشروطیت تا اولتیماتوم (تهران: بابک، ۱۳۵۵)، ص ۲۵.

۴۴. میرزا ابوالقاسم خان کحالزاده، دیده ها و شنیده ها (خاطرات)، به کوشش مرتضی کامران (تهران: البرز، ۱۳۷۰)، ص ۱۷۹.

۴۵. محمد تقی بهار، تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، (تهران: کتابهای جیبی، ۱۳۵۷) جلد اول، ص ۱۵.

۴۶. پاولویچ، پیشین، ص ۸۱.

۴۷. ر.ک. دکتر عبدالهادی حائری، تشیع و مشروطیت در ایران (تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۷)، ص ۱۲۲.

● روسیه که تا پیش از قرارداد ۱۹۰۷ پشتیبان استبداد محمدعلی شاهی بود با دست برداشتن انگلستان از حمایت مشروطه خواهان قدرت و وسعت عمل بیشتری پیدا نمود و لذا بر دشمنی خود با مشروطه و مجلس افزود. نیروهای قزاق به رهبری لیاخوف روسی خانه ملت را به توپ بستند و استبداد صغیر آغاز شد.